

# نقش رانه زندگي در خيزش انسانها

## محمدرضا تاجيك

يك- آنچه مهم است تحرك ابدي است نه زندگي جاودان؛ به راستي، چه عاملي موجب ميشود كه آدميان براي زندگي، زندگي خود را در خطر اندازند؟ مشخص است از دو نوع زندگي سخن مي‌گوئيم: زندگي حيواني و زندگي انساني و مشخص است از زندگي‌اي سخن مي‌گوئيم كه به تعبير بديو، عشق بدان رويه حقيقت، يعني تجربه‌اي است كه به موجب آن نوعي حقيقت ساخته ميشود. اين عشق به زندگي انساني، آن چيزي است كه قوه تخيل به كار مي‌گيرد تا بي‌معنا / تهيبودگي زندگي و غيرانساني/ حيواني بودن آن را به چالش بكشد. اين عشق به زندگي انساني، مستلزم خطر و تحمل دشواري و رنج و ساختن است؛ يا به بيان ديگر مستلزم ترك كام خود از «هستن» براي كام گرفتن از «زيستن» است. اين عشق به زندگي، نافي زيست يا حيات برهنه (به بيان آگامبن) است، امتناع و تخطي از آن است، اراده نيستي آن است. اين عشق، عاشق را به قدم نهادن در راه‌هاي نرفته و پرهيجان و پرخطر فرامي‌خواند. اين عشق، انتخابي شورمندانه و قماري بي‌حساب و كتاب (همان‌گونه كه افلاطون و كي‌يركگور مي‌گويند) است. اين عشق، متضمن انتخاب آزادانه، پشت سر نهادن مرزهاي حيات برهنه و انحلال آن و در يك كلام، سوژه‌شدگي است؛ سوژه‌اي كه ميداند زندگي موضوع ساختن است و اين زندگي (و سوژه آن) تا آنجا ساخته و انكشاف مي‌يابد كه به رخداد زندگي واكنش نشان مي‌دهد و به تكانه‌هاي آن وفادار مي‌ماند و آنچه طلب مي‌كند را مي‌زييد. اينجاست كه زندگي نه تنها تبديل به يك اثر هنري و زيبايي‌شناختي (به بيان فوكو) كه تبديل به يك اثر آرماني، اخلاقي و سياسي ميشود كه مي‌توان براي ساختنش مبارزه كرد و از جان و تن گذشت. اينجاست كه چون رهرو راه اين زندگي شوي، راه تو را به پيش ميراند و با هر گام كه در آن برميداري تو نيز راه و رهرو (خود به مثابه سوژه) را ميسازي و چگونه رفتن و چگونه زيستن را در هر لحظه «رفتن» و «زيستن» مي‌آموزي.

زيرا آن راه كه هر لحظه ميسازي، خود بگويد كه چون بايد رفت و چون بايد زيست و چون بايد مرد. دو- بي‌ترديد، نوعي رانه زندگي در بطن

